



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

## پیشینه مخالفت با فلسفه در حوزه خراسان

تاریخ انتشار: سه شنبه ۱۳ رجب ۱۴۳۵

## هو العالی

### پیشینه مخالفت با فلسفه در حوزه خراسان

از دیر باز مشهد مهد مبارزه با فلسفه و عرفان بوده و بسیاری از فضلاء شهر تحت تأثیر رسوبات اخباری‌گری از عصر مرحوم «شیخ حرّ عاملی» بوده‌اند. مشهد مقدّس یکی از شهرهایی است که در قرن یازدهم و آغاز نهضت مبارزه با فلسفه و عرفان، یکی از پایگاه‌های مبارزه شمرده می‌شده است و شاهد درگیری‌هایی بین مخالفین و موافقین بوده است [۱] و این گرایش‌های اخباری منجر به ضعف هرچه شدیدتر علوم عقلی و عرفان در حوزه خراسان - خصوصاً پس از عصر صفویّه - شد.

لذا در میان عالمان شهر مشهد در چند قرن اخیر فیلسوف نامداری را نمی‌یابیم و اندک مدرسان فلسفه نیز مهجور و منزوی بوده‌اند!

علامه مشکان طبسی از فضایی علمی حوزه خراسان، در دهه‌های میانی قرن سیزدهم، چنین گزارش می‌دهد: «مدارس مشهد در عصر رونق مکتب اصفهان با حضور ملاّ علی نوری؛ ملاّ محمد کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقائی، اقبالی به علوم عقلی نداشتند و وقت خود را بیشتر صرف علوم دینی و ادبی می‌کردند و غلبه با مشتی مردم ریاکار بود و کسی که متهم به داشتن فلسفه می‌شد، اگر می‌توانست جان خود را حفظ کند، کار بزرگی کرده بود. بودند کسانی که بر ناموس خود غیرتی نشان نمی‌دادند، لیکن بر دین خدای به قدری غیور بودند که از دیدن یک فلسفه خوان، از حال طبیعی خارج شده مانند مصروع کف بر لب می‌آوردند. به‌خصوص اگر سخنی برهانی گفته یا با آنها معارضه کرده بودند.» [۲]

شاهد دیگر این وضعیت نابسامان مرحوم آقا نجفی قوچانی است که به شهادت سیاحت شرق در حدود سال ۱۲۷۰ ه. ق در مشهد مخفیانه شرح مطالع و شرح تجرید قوشجی [۳] می‌خوانده‌است:

«کتب معقول را مطلقاً کتب ضلال می‌دانستند و اگر کتاب مثنوی را در حجره کسی می‌دیدند، با او رفت و آمد نمی‌کردند، که کافر است و خود کتابها را نجس می‌دانستند و با دست مَسّ به جلد او نمی‌کردند ولو خشک بود که از جلد سگ و خوک نجس‌تر می‌دانستند. چون آنها خود نخوانده بودند و نمی‌دانستند، و از طرف دیگر خود را أعلم نمایش می‌دادند.

لابد بودند که عذری برای ندانستن خود بتراشند و بهتر از این نبود که آنها را کتب ضلال دانند!! اگر کسی از معانی و مسئله‌ای از مسائل، آنها را سؤال می‌کرد، قبل از اینکه چیزی در جواب بگوید می‌گفت: «از این کفریات و ضلالت خود را مصون دارید! چون گفتگو در این مسایل حرام، بالاخره به کفر منجر می‌شود!!» و از این جهت

از جواب آسوده می‌شدند. یعنی جواب "نمی‌دانست" و "نمی‌دانم" درباره آنها غلط و چون کوه ابوقبیس سنگین بود.

این بود که فراراً، این افتراآت را اشاعه می‌دادند که الناس اعداء ما جهلوا و حال آنکه لب لباب معقول، توحید ذات و صفات و افعال حق است و این اصل دیانت است. فرموده‌اند اول الدین معرفة الله، و اگر این کفر باشد دین کدام است. [۴]

در زمان ورود میرزای اصفهانی به مشهد (حدود سال ۱۳۴۰) چند نفر از مدرّسین خوب فلسفه در مشهد مستقر بودند؛ ۱. ملا محمدعلی حاجی فاضل (م-۱۳۴۲.ق) ۲. آقابزرگ حکیم شهیدی (م-۱۳۵۵.ق) ۳. شیخ اسد الله یزدی (م-۱۳۴۲.ق) بر اثر وجود این سه مدرّس بزرگ مشهد مرکز تدریس فلسفه به شمار می‌رفت و طلاب برای تحصیل فلسفه به آنجا می‌آمدند [۵]. و تدریس فلسفه در این دوره علنی شد، ولی با این‌همه این مباحث در حوزه رواج نیافت.